آزاده صالحی
خبرنگار

سیامک گلشیری یکی از نویسندگان معاصر است که تا کنون نزدیک به چهل اثر از او منتشر شده که از آن میان می‌توان به رمان‌های «نفرین‌شدگان»، «مهمانی تلخ»، «چهره پنهان عشق»، «خفاش شب»، «اولین روز تابستان»، « آخرش می‌آن سراغم»، « آرش و تهمینه»، «بردیا و ملکه سرزمین عاج»، مجموعه‌رمان «خون‌آشام» و همین‌طور مجموعه داستان‌های «با لبان بسته»، «من عاشق آدم‌های پولدارم» و «همسران» اشاره کرد. آثار او تا امروز جوایزی از جمله جایزه کتاب سال مهر، لوح تقدیر جایزه یلدا، لوح تقدیر جشنواره کتاب برتر کودک و نوجوان و دیپلم افتخار جشنواره کودک و نوجوان را از آن خود کرده‌اند. او بیش از ۱۰ سال است که در دانشگاه‌ها و موسسات مختلف، از جمله دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران به تدریس داستان‌نویسی مشغول است. با این نویسنده به بهانه تازه‌ترین اثرش یعنی «آخرین رویای فروغ» به گفت‌وگو درباره وضع ادبیات داستانی معاصر نشسته‌ایم.

با سیامک گلشیری، نویسنده و مترجم

ادبیات امروز در رکود نمانده است

عکس: مهدی حسنی/ شهروند

از آنجایی که شما یکی از نویسندگان باتجربه در عرصه رمان نوجوان هستید، اگر موافق باشید گفت‌وگو را با چند سوال در این‌باره شروع کنیم. در سال‌های اخیر طرحی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان به‌وسیله حمید شاه‌آبادی راه‌اندازی شد که «طرح رمان نوجوان» نام داشت و توانست به‌زعم نویسندگان، تا حدودی در مرتفع کردن خلأهای موجود در این عرصه نقش داشته باشد، حالا بماند که این طرح ادامه پیدا نکرد ولی خود شما نفس راه‌اندازی این طرح را چطور دیدید و اصولا فکر می‌کنید فقدان آن چقدر می‌تواند در افزایش مشکلات در عرصه رمان نوجوان نقش داشته باشد؟

خب! قبل از هر چیز باید بگویم، این اولین بار است که در مملکت ما چنین اتفاقی می‌افتد. ناشر از چندین نویسنده دعوت کرد برای نوجوانان، بدون محدودیت خاصی رمان بنویسند. من به این‌که چه نویسنده‌هایی در این پروژه رمان نوشتند یا چه رمان‌هایی نوشته شد کاری ندارم، فکر می‌کنم نفس این کار بی‌اندازه با ارزش بود. این‌که ناشری برای کارهای ایرانی و نه ترجمه، این همه ارزش قایل شد و البته به گمانم باعث شد که خیلی از ناشران به این فکر بیفتند که چنین کاری را شروع کنند، بحث مالی قضیه هم مطرح بود. ولی واقعیت این است که نویسندگی در مملکت ما شغلی نیست که بتواند نویسنده را از نظر مالی تأمین کند. از من که نویسنده حرفه‌ای هستم بگیرید تا کسانی که هر سه، چهار سال یک بار، یک رمان منتشر می‌کنند. کانون نسبت به بقیه جاها، قرارداد بهتری در این زمینه ارایه کرد. هر چند واقعا بیست و پنج‌هزار نسخه در ازای پنج‌میلیون تومان آن قدرها هم زیاد نیست. البته این بحث مال چند سال پیش است. در هر حال، نویسندگان ترغیب شدند به نوشتن و آثار زیادی هم به وجود آمد و همان‌طور که گفتم اولین بار بود که چنین اتفاقی می‌افتاد.

از دل این مجموعه رمان‌های کیفی هم نوشته‌شد؟

بله، معلوم است که نوشته شد.

اما صدایی درنیامد. منظورم این است که نقد جدی نسبت به این طرح نوشته نشد و به نوعی در هاله‌ای از سکوت خبری قرار گرفت.

در این جا از چه صدا درمی‌آید که از این قضیه دربیاید؟ کجا یک نقد جدی دیدید؟! در این جا اگر نقدی هم نوشته می‌شود، یا کسی قرار است به نویسنده و زندگی‌اش و کل آثارش بد و بیراه بگوید یا این‌که رفیقی است که می‌خواهد به رفیقش نان قرض بدهد. اصلا کجا یک مجله حرفه‌ای می‌بینید که چند منتقد در آن باشند و بخواهند کتاب‌ها را به شکل حرفه‌ای نقد کنند؟ در خیلی از کشورها به نقد به‌عنوان یک حرفه نگاه می‌کنند. منتقدهای حرفه‌ای از این راه زندگی می‌کنند. با همه اینها نقدهایی هم نوشته شد.

ظاهرا قرار بود این آثار هم ترجمه شود و هم به فیلم تبدیل شود؟

بله، باید این اتفاق می‌افتاد. واقعا نمی‌دانم چه شد. یک عده دور هم جمع شدند و گفتند دارند آثار را انتخاب می‌کنند، اما ناگهان نیمه‌کاره ماند و دیگر خبری نشد.

به‌نظر شما باید چه کار می‌کردند؟

باید نصف بیشتر این آثار تا حالا تبدیل به فیلم شده بود. نصف بیشتر این آثار ترجمه شده بود. فکر کردید تمام رمان‌هایی که در غرب تبدیل به فیلم می‌شود، شاهکار بوده است؟ مطلقا چنین چیزی نیست. اما در غرب این کار را می‌کنند. تمام آثارشان را به فیلم برمی‌گردانند. این‌جا کارگردان‌های ما از این قضیه فراری هستند. شاید هم برای این‌که کسی باید باشد تا از آنها حمایت کند. کسی باید باشد تا از این رمان‌ها حمایت کند. قطعا کانون باید اقدام می‌کرد. باید کمک می‌کرد تا خیلی از این آثار به فیلم تبدیل بشود. اما سرشان به کارهای دیگر گرم است. فکر می‌کنید کاری مهم‌تر از این هم هست که از این رمان‌ها حمایت کنند؟ هیچ کاری مهم‌تر از حمایت از تولید آثار داخلی نیست. اما این کار را نکردند.

خود شما به‌عنوان یکی از نویسندگان این پروژه دلیل تعطیلی و ادامه نیافتن آن را در چه نکته‌ای می‌دانید؟

نمی‌دانم. باید بروید از خودشان بپرسید. فکر می‌کنم بد نباشد به چیزی اشاره کنم. من سال‌ها پیش به پیشنهاد شاه‌آبادی چند کتاب به کانون دادم. هر وقت پا می‌گذاشتم توی دفترش، واقعا احساس می‌کردم با یک آدم فرهنگی سر و کار دارم، کسی که برای نویسنده ارزش قایل است. کسی است که ارزش این کار را می‌داند و خودش هم نویسنده است. دوست دارد با نویسنده جماعت سر و کله بزند. واقعا دوست داشتم هر از گاهی به او سر بزنم. معلوم است که این پروژه هم با بودن او بود که شکل گرفت و البته مدیر وقت کانون، رضایی، که به‌گمانم او هم به‌جد دغدغه این کار را داشت. من می‌دیدم که چقدر پیگیر این پروژه است. اما به محض این‌که شاه‌آبادی پایش را از کانون بیرون گذاشت، همه‌چیز به هم ریخت. یک نفر جواب ما را آن‌جا درست نمی‌داد. من ماه‌ها دوندگی کردم تا رمان اولم را که پر از غلط بود، تصحیح کردم. بگذارید اینطور بگویم، واقعا آن پروژه، که به گمانم می‌توانست تبدیل به بزرگترین و باارزش‌ترین پروژه فرهنگی این سال‌ها باشد، از بین رفت. ما با کلی مشکل مواجه‌شدیم.

چه‌مشکلی؟

یک نمونه‌اش رمان دوم خودم است، «**بردیا و ملکه سرزمین عاج**»، وقتی این اثر را به کانون تحویل دادم، دو سال و نیم تا سه سال طول کشید تا چاپش کنند. نویسنده مگر چقدر می‌تواند صبر کند تا رمانش چاپ شود؟ قیمت کتاب هم در این مدت چند برابر شده بود. من به آنها گفتم که باید قرارداد مرا تغییر بدهید. باید این مدت برای من جبران شود. این اجحاف به نویسنده است؛ نویسنده‌ای که سراسر زندگی‌اش را بر سر این کار گذاشته. شنیدم نویسندگان دیگر هم مشکل پیدا کرده‌اند. ولی هیچ‌کس جواب درستی به من نداده. کتاب‌های دیگری هم از من هست که سال‌هاست تمام شده و هنوز چاپ نکرده‌اند. به گمان من کانون وظیفه اصلی خودش را از یاد برده. این‌که باید بتواند فرهنگ‌سازی کند. باید از نویسندگان کودک و نوجوان حمایت کند. این‌که باید آثار باارزش تولید کند. مطمئن باشید با این وضع محال است دیگر یک کتاب هم به کانون بدهم.

برخی به این مسأله اشاره می‌کنند که اصلی‌ترین مشکل رمان‌های نوجوان در حال حاضر این است که تم اغلب این آثار از جذابیت کافی برخوردار نیست و برخی از نویسندگان این حوزه به‌دلیل نداشتن اشراف کافی نسبت به تمام ژانرها، سعی می‌کنند بیشتر وارد حوزه زندگینامه‌نویسی شوند که به دلیل این‌که روایتگر دوره‌های گذشته و اصولا زندگی خود نویسنده است، نمی‌تواند آن طور که باید با اقبال کافی از سوی مخاطبان نوجوان مواجه‌شود. نظر شما چیست؟

من واقعا نمی‌دانم منظورتان از آن خود زندگینامه یا مضامین دیگر چیست. شاید باید همه این رمان‌ها را بخوانم تا بتوانم به شما جواب بدهم. اما یک چیز را می‌دانم. در این میان، رمان‌های ایرانی هم هستند که دارند پا‌به‌پای ترجمه‌ها فروش می‌کنند. جای‌شان را بین نوجوانان باز کرده‌اند. حالا شاید تعدادشان زیاد نباشد، اما واقعیت این است که خوب دارند فروش می‌کنند و نوجوان‌ها هم از آنها استقبال کرده‌اند. فکر می‌کنم چیزی که شاید بعضی از رمان‌ها یا قصه‌های نوجوان کم دارند، اتفاق است. این‌که نویسنده بداند با قشر نوجوان سر و کار دارد. بداند که باید پیش از هر چیز یک قصه پرکشش تعریف کند.

آیا می‌توان یک دلیل گرایش نوجوانان به سمت کتاب‌های ترجمه را در این نکته دانست که ما به‌رغم نویسندگان کشورهای دیگر نتوانسته‌ایم آن طور که باید در معرفی ژانرهای ادبی موفق باشیم؟ به‌عنوان مثال برخی به این نکته اشاره می‌کنند که در شرایط کنونی، تعداد کتاب‌هایی که در ژانر فانتزی، طنز و... در حوزه تالیفی نوشته می‌شود به مراتب کمتر از کتاب‌های ترجمه در این ارتباط است یا اگر هم هست به لحاظ درونمایه برای نوجوانان جذاب نیست. نظر شما در این‌باره چیست و چه راهکاری پیشنهاد می‌کنید؟

اولا این‌طور نیست که ما در ژانرهای مختلف موفق نبوده‌ایم. من در بعضی از رمان‌های نوجوانم ژانری را دنبال کرده‌ام که موفق هم بوده و خواننده خیلی زیادی پیدا کرده. فکر می‌کنم تازه دارد یک اتفاقی می‌افتد. تازه بسیاری رو آورده‌اند به نوشتن رمان‌های نوجوان و مدام دارد تعدادشان زیاد می‌شود. قرار هم نیست همه شاهکار بنویسند. مهم این است که نوجوان وقتی کتاب را دستش گرفت، دیگر زمین نگذارد. این یک موفقیت است. مطمئن باشید اگر بعضی از این آثار می‌توانستند ترجمه شوند، شما الان راحت نمی‌گفتید ما موفق نبوده‌ایم. متاسفانه در این جا تا اثری به دست خارجی‌ها نیفتد و آنها نگویند فلان کتاب خوب است یا با استقبال روبه‌رو شده، ما جرأت این کار را نداریم. اما مثل روز برایم روشن است که این اتفاق می‌افتد.

به نظرتان ضرورت داشت چه اقدامی برای ترجمه این رمان‌ها صورت می‌گرفت؟

دولت باید همکاری می‌کرد. وزارت ارشاد باید بدون گزینش خاصی این کار را انجام می‌داد. لااقل کانون باید برای رمان‌های خودش این کار را انجام می‌داد. قطعا اگر می‌خواست، می‌توانست. اما اصلا دنبالش نیستند. دوستی می‌گفت کانون چون دولتی است، کسی زیاد گوشش بدهکار نیست. آن‌جا کسی قرار نیست از فروش کتاب سود کند. اما خب بالاخره چی؟ مدیران باید ارزش چنین آثاری را درک کنند. باید درک کنند که آثار ادبی یک سرزمین، گنجینه‌های آن سرزمین هستند. متاسفانه من چنین چیزی در آن جاندیده‌ام.

شما یکی از معدود نویسندگانی هستید که نوشتن در حوزه رمان نوجوان را با ژانر وحشت شروع کردید و «تهران کوچه اشباح»، «ملاقات با خون‌آشام»، «جنگل ابر»، «خانه‌ای در تاریکی» و... برخی از آثار شما در این زمینه بوده‌اند. در این ارتباط دو سوال از شما داشتم، یکی این‌که رویکرد مخاطبان نوجوان نسبت به چنین آثاری چگونه است و دیگر این‌که به‌طور کلی در زمینه ژانر وحشت چقدر در ادبیات ایران به ارایه اثر پرداخته‌ایم؟ چون به نظر می‌رسد ادبیات داستانی ما چه در حوزه بزرگسال و چه کودک و نوجوان از این منظر، آن‌طور که باید پربار نبوده و نویسندگان به شکل معدود به ارایه اثر در این زمینه‌پرداخته‌اند؟

قبلا به نوعی پاسختان را دادم. شاید بد نباشد به آمار انتشارات افق در زمینه فروش آثار ایرانی در این ژانر رجوع کنید؛ و فکر می‌کنید مگر چند رمان قرار است در سال در این زمینه نوشته شود؟ من مدام می‌بینم که این طرف دارند می‌گویند آثار ما کم است یا اصلا چیزی نداریم. مطمئنا کسی که چنین چیزی می‌گوید، از ادبیات ما بی‌خبر است. شاید هم ایراد کار همان‌جاست که گفتم. یعنی به گوش شما نمی‌رسد. جایی وجود ندارد که آن آثار معرفی شود. اگر یکی از این آثار به فیلم تبدیل می‌شد، مطمئنا خبرش به گوش خیلی‌ها می‌رسید. سینما گاهی واقعا می‌تواند باعث معرفی اثری شود. یا حتی برعکس.

> **رمان آخرین رویای فروغ، اثر گلشیری که به تازگی نشر چشمه آن را منتشر کرده، داستان زنی است که برای دیدن عشق دوران جوانی‌اش به شهری در شمال می‌رود. بیماری او، که در آن‌جا وخیم‌تر هم شده، سبب می‌شود تا خانواده‌اش شبی دور او جمع شوند. مردی نیز که سال‌ها پیش عاشق او بوده، به همراه دخترش در آن شب به آنها ملحق می‌شود. رمان آخرین رویای فروغ داستان آدم‌هایی است که سرشار از عشق و نفرتند. آنها به دنبال عشق‌های از دست رفته‌اند، عشق‌هایی که هرگز فراموش نکرده‌اند و تنها با رویای آنها زندگی می‌کنند.**
>
> ● ● ●
>
> **به بهانه انتشار این کتاب با این نویسنده و مترجم به گفت‌وگو نشسته‌ایم، هرچند در میانه گفت‌وگو، بحث به وضع ادبیات داستانی معاصر نیز کشیده‌شد.**

فکر می‌کنید در این میان جایزه‌ها چه‌نقشی می‌توانند داشته‌باشند؟

جایزه‌ها می‌توانند نقش زیادی داشته باشند. در زمینه بزرگسال البته قضیه فرق می‌کند و من نظرم را بارها در این زمینه گفته‌ام. اما در زمینه کودک و نوجوان با قشر دیگری سر و کار داریم، با قشر نوجوان که کلاه سرش نمی‌رود. وقتی اثری را شروع کرد و دید نه کشش دارد و نه قصه درست و حسابی، آن را ادامه نمی‌دهد. حتی اگر صد نفر نشسته باشند و به آن اثر صد تا جایزه داده باشند. می‌خواهم بگویم باید بگذاریم نوجوانان خودشان انتخاب کنند. این اتفاقی است که خواه‌ناخواه می‌افتد. من در این چندسال بارها دیده‌ام که خواسته‌اند اثری را به زور و اجبار میان کودکان و نوجوانان جابیندازند، اما نشده‌است.

در سال‌های گذشته، اغلب نویسندگان و شاعران پیش از آن‌که به شکل رسمی به انتشار اثری مستقل بپردازند، در درجه اول آثارشان را نشریات ادبی وقت منتشر می‌کردند، کما این‌که خود شما هم یکی از این نویسندگان بوده‌اید که در دهه هفتاد، برخی از آثارتان در نشریه‌هایی نظیر «آدینه»، «کلک»، و مجلات دیگر به چاپ رسید. می‌خواستم در این ارتباط به تأثیر وجود نشریات ادبی در جامعه اشاره کنم و این‌که اصولا فکر می‌کنید نقش این نشریات در فراهم کردن مجالی برای بروز و ظهور نویسندگان معاصر چقدر است؟

قبلا واقعا نقش انکارناپذیری داشتند، منظورم دهه‌های پیش است که تعداد مجلات ادبی بیش از حالا بود و خواننده هم داشتند. نویسنده اول باید در مجلات کار چاپ می‌کرد. این کار به او در شناساندنش کمک می‌کرد. کم‌کم که اسمش و داستان‌هایش این‌طرف و آن‌طرف چاپ می‌شد، ناشران هم راغب می‌شدند با او کار کنند. یقینا خیلی به وارد شدن نویسنده به عرصه ادبیات کمک می‌کرد. اما حالا این‌طور نیست. تعداد مجلات زیاد نیست یا این‌که آن‌قدر قیمت‌شان گران شده که دیگر همه‌نمی‌توانندبخوانند.

فکر می‌کنید حالا که در سال‌های اخیر چراغ اغلب نشریات ادبی به دلایل مختلف روبه خاموشی رفته‌است، فقدان این نشریات چقدر می‌تواند در بی‌رونقی ادبیات معاصر ما نقش‌داشته‌باشد؟

ببینید، بخشی از این مجلات کارشان معرفی آثار بود یا یادداشتی که بر داستانی یا رمانی نوشته می‌شد و این خیلی مهم بود، باعث فروش کتاب می‌شد. من فکر می‌کنم این وجه کار بیش از هر چیزی به نویسندگان کمک می‌کرد. اما حالا بار این قضیه به دوش سایت‌های خبری افتاده که من واقعا آمار درستی از آنها ندارم.

مسأله بعدی همان‌طور که شما هم اشاره کردید، نبود نقد ادبی به‌ویژه در عرصه ادبیات داستانی است. اگرچه امروز بعد از انتشار یک اثر داستانی یا بعضا شعر، گاه شاهد برپایی نشست‌های نقد و بررسی برای این آثار بوده‌ایم اما واقعا چنددرصد از این نشست‌ها توانسته‌اند در تبیین معایب و محاسن یک اثر تاثیرگذار باشند؟ حالا بماند که در اغلب این نشست‌ها، بیش از آن‌که به نقد اصولی اثر پرداخته شود، نویسنده در معرض غرض‌ورزی‌های شخصی قرار می‌گیرد یا برعکس مورد تمجید دوستان واقع می‌شود و به‌نوعی نقد اثر در این زمینه مغفول می‌ماند.

نشست‌ها حتی اگر منفی باشند، باز به مطرح شدن اثر کمک می‌کنند. البته به گمان من نباید این‌طور باشد. نشست یعنی معرفی کتاب. یعنی این‌که اثر امکان این را پیدا کند که به مخاطبان معرفی شود و این کاری است که اغلب از طرف ناشر انجام می‌گیرد. بنابراین لزومی ندارد برای معرفی یک اثر در نشست، آن را نقد منفی کنند یا هرچه. اگر هم قرار است کتاب نقد منفی بگیرد، این اتفاق باید بعد در مجلات یا هر جای دیگری بیفتد. بنابراین، این جلسات باید به دیده‌شدن کتاب کمک کنند.

در سال‌های گذشته، نقش نشریات ادبی از این منظر پررنگ‌تر بود، به‌طوری که منتقدان ادبی مجالی برای نوشتن درباره کتاب‌هایی که منتشر می‌شد، می‌یافتند اما امروز نه تنها این مجال وجود ندارد، بلکه رسانه‌ها نیز به آن شکلی که باید تمایلی برای گنجاندن بخش یا ستونی به نام نقد ادبی ندارند، این که جامعه ادبی به هر دلیلی نتواند از نقد و بررسی برخوردار شود یک آسیب نیست؟ به‌نظر شما فقدان این مسأله، ادبیات معاصر ما را با چه اشکالاتی در آینده روبه‌رو می‌کند؟

همان‌طور که خودتان هم گفتید، نقد امکان ظهور می‌خواهد. جایی باید باشد که نقد بتواند منتشر شود. منتقد بسیاری از وقتش را بر سر این می‌گذارد که اثری را موشکافانه بخواند و بعد خیلی دقیق مسأله‌ای کاملا علمی را از نگاه خودش درباره اثر مطرح کند. او زندگی‌اش را بر سر این کار می‌گذارد، اما وقتی نه جایی برای ارایه‌اش باشد و نه از این راه تأمین باشد، معلوم است که ول می‌کند می‌رود دنبال کار دیگری. به گمان من گاهی نقد خوب به اندازه اثر خوب ارزش دارد و می‌تواند راهگشا باشد. من منتقدان خیلی خوبی را سراغ داشتم که ول کردند و رفتند رمان نوشتند و رمان‌های بدی هم نوشتند. آنها واقعا منتقدان خوبی بودند. کسانی که می‌توانستند آنتولوژی‌های درخشان و علمی از ادبیات ایران منتشر کنند. اما نه‌تنها این اتفاق نیفتاده، بلکه بعضی‌ها هم که این کار را کرده‌اند، ناقص بوده. جالب است این را برای‌تان بگویم که چندوقت پیش می‌خواستم درباره دوست نویسنده‌ای یک چیزی بنویسم. رفتم سراغ کتابی که نویسنده‌اش درباره آن نسل مطالبی نوشته، اما اسم آن دوست نویسنده، با این که این همه کار کرده، در آن نبود. بعد شنیدم که نویسنده کتاب خصومتی با آن دوست نویسنده داشته. می‌بینید، این جا ما این طور به مسائل نگاه می‌کنیم.

چقدر سعی می‌کنید تم داستان‌های خود را از عمق مسائل جامعه امروز انتخاب کنید و اصولا مولفه قابل لمس بودن چقدر برای‌تان در حین نگارش یک اثر مهم است؟

بی‌شک یکی از دغدغه‌های اصلی من است. این که از آدم‌هایی بنویسم که هر روز آنها را می‌بینم و از مکانی که در آن زندگی می‌کنم. همواره اصرار من این بوده که داستان‌هایم در همین شهرهایی که در آنها زندگی می‌کنیم، اتفاق بیفتد. حتی در کارهای فانتزی‌ام، رمان‌های نوجوانم هم همین‌طور بوده. شاید به‌خاطر همین هم هست که خیلی موضوع برای نوشتن دارم. آدم‌ها در جایی که ما زندگی می‌کنیم، خیلی پیچیده شده‌اند. کارهایی از آنها سر می‌زند که خیلی به‌درد ما نویسنده‌ها می‌خورد.

نویسندگی همان‌طور که در ابتدای صحبت‌هایتان به آن اشاره کردید، در همه جای دنیا برخلاف ایران یک شغل به شمار می‌رود. حتی گاه نویسندگانی که در طول سال، یک یا دو رمان چاپ کرده‌اند مدت‌ها به لحاظ مادی تأمین می‌مانند و بعد از آن‌که کتاب‌هایشان به چاپ‌های بعدی رسید، حق‌التالیف آنها در هر چاپ پرداخت می‌شود، خب! در ایران چنین چیزی وجود ندارد، یعنی نویسندگی صرف نظر از این که یک شغل نیست، راه خوبی هم برای درآمدزایی و امرار معاش نیست. اگر ممکن است درباره مشکلات این عرصه هم صحبت کنید.

بله، در این جا نویسنده هر چقدر هم که حرفه‌ای باشد، باز باید دست به کارهای دیگر بزند تا بتواند زندگی‌اش را بگذراند. دلیل این مسأله هم خیلی روشن است. مردم کتاب نمی‌خوانند. بسیاری از مردم ما این کار را بیهوده می‌دانند. این برمی‌گردد به فرهنگ جامعه، به فرهنگ خانواده‌ها و البته به عهده متولیان فرهنگ است که این مسأله را در میان مردم جا بیندازند. وقتی معلمی یا دبیری هیچ کتابی نخوانده باشد و اصلا ساعتی برای مطالعه و معرفی کتاب در مدارس وجود نداشته باشد، چه توقعی هست که این موضوع در میان مردم جا بیفتد. در چنین جامعه‌ای که با چنین مشکل مهمی مواجه است، تلویزیون باید به کمک فرهنگ می‌آمد. باید اهمیت این کار به مردم گفته می‌شد، آن هم با برنامه‌های متعدد. نه این‌که اگر هم برنامه‌ای وجود داشته باشد، هفته‌ای نیم ساعت باشد، آن هم نیمه‌شب و برای یک سری کتاب‌های خاص. حالا هم که البته مردم آن‌قدر درگیر تهیه لوازم اولیه گران هستند ـ از میوه بگیرید تا هر چه که فکرش را می‌کنید ـ که دیگر کسی دنبال این نیست که کتاب بخرد.

درباره رمان‌های نوجوان همیشه چند مسأله وجود داشته است، یکی از آنها با احتیاط سخن گفتن از عشق است، اگرچه برخی بر این باورند که تجربه نشان داده اغلب رمان‌هایی که نویسندگان با تم عاشقانه می‌نویسند برای نوجوانان جذاب نیست و به همین دلیل است که آنها ترجیح می‌دهند به سمت رمان‌های عاشقانه بزرگسال بروند، خود شما چقدر این مسأله را قبول دارید؟

چرا جذاب نیست و چرا نباید باشد؟ مگر نوجوان حق ندارد عاشق شود؟ اگر ما عشق او را از کتاب حذف کنیم، واقعیت را حذف کرده‌ایم. می‌خواهیم واقعیت را پنهان کنیم. من خودم تا حالا رمان نوجوانانه عاشقانه ننوشتم، اما اگر در داستانم ضروری باشد، باید آن را به تصویر بکشم. البته یک چیزی هست. این‌که آقا واقعا ممیزی می‌خواهد مانع چنین چیزی شود؟ مانع چیزی که در واقعیت وجود دارد، بشود؟ شاید هم به همین دلیل است که شما می‌گویید رمان‌نویسان عرصه نوجوان از این قضیه دوری می‌کنند.

تجربه شما از ممیزی در عرصه آثار نوجوان چطور بوده است؟ یعنی چند درصد از آثارتان به دلیل موضوعاتی که انتخاب می‌کنید دستخوش اصلاح یا ممیزی واقع می‌شود؟ و اصلا وضع ممیزی در ادبیات نوجوان را چطور می‌بینید؟ چون برخی از نویسندگان بر این باورند که حوزه ادبیات کودک و نوجوان، خاصه در سال‌های اخیر با ممیزی و سختگیری بیشتری در مقایسه با ادبیات داستانی بزرگسال روبه‌رو بوده‌است.

من خودم تا حالا به آن برنخورده‌ام. فکر می‌کنم فقط یک جا از من خواستند کلمه‌ای را تغییر بدهم. شاید هم دلیلش این بوده که رمان‌های نوجوانی که تا حالا من نوشته‌ام، اصولا شامل موضوعاتی بوده که از کنار این مسأله گذشته‌است.

با توجه به این که در کنار تالیف به ترجمه نیز مشغولید، سوالی در این ارتباط داشتم، سال‌هاست که بحثی تمام‌نشدنی درباره دلایل گرایش نوجوانان و اصولا مخاطبان طیف ادبیات داستانی نسبت به ترجمه وجود دارد، خود شما فکر می‌کنید مهم‌ترین دلیلی که آثار ترجمه در بازارهای کتاب پررونق‌تر از کارهای تالیفی هستند، چیست؟ آیا ممکن است یک دلیل این مسأله صرف‌نظر از این‌که به قانون کپی‌رایت پایبند نیستیم، این باشد که نویسندگان خارجی، موضوعات جذاب و به‌روزتری را دستمایه کار خود قرار می‌دهند که با وجود آن‌که شاید با فرهنگ ما هم قرابت ندارد به‌مذاق مخاطبان ایرانی خوش می‌آید؟

به این سوال‌تان قبلا به نوعی پاسخ دادم. این قضیه برمی‌گردد به قصه. من فکر می‌کنم نویسنده رمان نوجوان قبل از هر چیزی باید بتواند قصه تعریف کند، یک قصه پرکشش که خواننده را تا آخر دنبال خودش بکشد. کار نویسنده رمان نوجوان سخت‌تر از وقتی است که برای بزرگسال رمان می‌نویسد. رمان نباید یک لحظه خواننده را رها کند و به گمان من همین راز موفقیت است. این کاری که من مدام سعی می‌کنم انجام بدهم.

ادبیات داستانی ما به‌زعم برخی از نویسندگان، مدت‌هاست که در رکود مانده است، در این ارتباط دلایلی از سوی اهالی فرهنگ و قلم بر این رکود اعلام شده است که ممیزی، دلسردی نویسندگان به دلیل ماندن کتاب‌هایشان در صف طولانی دریافت مجوز، تیراژ اسفبار کتاب و... برخی از این دلایل هستند. خود شما به‌عنوان یک نویسنده دلیل اصلی رکودی که گریبان ادبیات معاصر ما را گرفته است در چه نکته‌ای می‌دانید؟

من اعتقاد ندارم ادبیات‌مان در رکود مانده است. برخی آثار ما از بعضی کشورهایی که داستان‌ها یا رمان‌هایشان را خواندم، خیلی بهتر است اما دیده نشده. نه در مملکت خودمان و نه در هیچ جای دنیا.

اخیرا تازه‌ترین رمان شما با عنوان «آخرین رویای فروغ» از سوی نشر چشمه منتشر شده است. اگر ممکن است درباره این اثر هم توضیح دهید؟

من در این رمان به روایت زندگی زنی پرداخته‌ام که برای دیدن عشق دوران جوانی‌اش به شهری در شمال می‌رود. بیماری او که در آنجا وخیم‌تر هم شده، سبب می‌شود تا خانواده‌اش در آنجا شبی دور او جمع شوند. مردی نیز که سال‌ها پیش عاشق او بوده، به همراه دخترش در آن شب به آنها ملحق می‌شود. می‌توان گفت، رمان «آخرین رویای فروغ» داستان آدم‌هایی است که سرشار از عشق و نفرتند. آنها به دنبال عشق‌های از دست رفته‌اند، عشق‌هایی که هرگز فراموش نکرده‌اند و تنها با رویای آنها زندگی می‌کنند.